جامعه مدنی

مردانی، مهوش

اشاره

در این مقاله نویسنده ابتدا به این مطلب اشاره دارد که تعاریف گوناگونی از مقوله«جامعه مدنی»از منظر متفکرین معاصر وجود دارد و در ادامه به تعاریف گوناگون از آن لحاظ پرداخته و پس از ارائه سیر تاریخی موضوع در خاتمه به سیر تکوینی جامعه مدنی در ایران پیشینه آن به عنوان فصل ختام سخن خود می‏پردازد

بشر در طول تاریخ، برای رسیدن به امنیت، حق مالکیت و آزادیهای مدنی دست به تشکیل جامعه زده و در این راه دستیابی به جامعه مدنی به عنوان هدف نهایی مورد توجه واقع شده است.

جامعه مدنی، مفهومی انتزاعی و مناقشه پذیر می‏باشد که تعاریف زیادی از آن ارائه شده و دارای تعریف واحدی نیست.حتی در مورد تاریخ پیدایش آن در کشورهای غربی اقوال متفاوتی وجود دارد.

نویسندگانی ظهور جامعه مدنی را، از زمان افلاطون و ارسطو مورد بررسی قرار داده‏اند عده‏ای پیدایش آن را از زمان سیرون می‏دانند و گروهی دیگر از قرون وسطی و دوران فئودالیته و بعضا عصر روشنگری.

به عنوان مثال، علی اصغر کاظمی بر این عقیده است که:اگر بخواهیم ریشه‏ها و مبانی مدنی را دنبال کنیم به دوره یونان قبل از میلاد و مبانی حقوقی آن در دوره روم می‏رسیم، که یک تعبیر جامعه مدنی غرب از ترکیب این او مبانی تشکیل گردیده است.

آنچه باید بدان اشاره کرد این است که:مفهوم دموکراسی و جامعه مدنی، غربی است و ریشه در تجربیات و تحولات منطقه خاصی به نام اروپا و شمال آمریکا داشته‏اند.بنا بر این اگر هم عده‏ای به اصالت و اهمیت آن اشاره می‏کنند و همانند دیگر محصولات غربی از جامعه مدنی و دموکراسی استفاده می‏کنند، ابتدا باید بپذیرید که این مفاهیم هر چند انسانی هستند ولی برای منطقه خاور میانه وارداتی محسوب می‏شوند.

کوتاه سخن آن که، جدا نمودن مفهوم جامعه مدنی از منشأ آن که فرهنگ و تاریخ غرب باشد نه ممکن است و نه لزوما خواستنی.فرهنگهای غیر غربی نه تنها نباید امکان همبستگی فرهنگهای غرب و شرق را در حوزه جامعه مدنی ندیده بگیرد بلکه باید با در نظر گرفتن نکات مشترک وارد این بحث شوند و حضور فرهنگی خود را تثبیت کنند.

در این مقاله ضمن بررسی تاریخچه مدنیت در جهان و ایران تعاریفی هم از جامعه مدنی ارائه خواهد شد که حتی الامکان در بر گیرنده طیف وسیعی از تعاریف مختلف داده شده توسط صاحب نظران باشد.

مفهوم جامعه مدنی

مفهوم جامعه مدنی اگر چه از جهت منشأ، طرح و بروز تاریخی دارای یک مبدأ واحد نمی‏باشند، اما به شدت به یکدیگر پیوند خورده‏اند.جامعه از روابط مؤثر فعال، سازمان یافته و دو طرفه افراد و گروههای اجتماعی پدید می‏آید و مدنیت از استقرار نهادهای اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی که از ویژگی پایداری، پاسخ به نیازها و علایق و آینده نگری برخوردارند.مفهوم جامعه مدنی محل تلاقی این دو مفهوم است.به این ترتیب، در این تعبیر هم زندگی سامانمند اجتماعی و هم جهت و شیوه‏های حاکم بر آن نهفته است.

تعاریفی از جامعه مدنی

مفهوم جامعه مدنی ترجمه واژه‏ yteicos liviC می‏باشد که مانند بسیاری از مفاهیم پیچیده دارای تعریفهای بسیاری می‏باشد که در این قسمت به تعدادی از آنها پرداخته می‏شود.

جامعه مدنی جامعه‏ای است متشکل از گروههای ارادی، داوطلبانه، مستقل و خود گردان که با هدف پیشبرد منفعت‏ها و علاقه‏ها و سلیقه‏های افراد تشکیل می‏شوند.

جامعه مدنی حوزه‏ای از نهادهای مستقل تحت حمایت قانون است که در آن افراد و اجتماعات از ارزشها و اعتقادات متنوعی برخوردار و گروههای خود گردان که در همزیستی مسالمت آمیز با یکدیگر به سر می‏برند و به صورت نهادهای واسطه و داوطلبانه میان دولت و افراد عمل می کنند.

جامعه مدنی به طور کلی مجموعه‏ای از ساختارها و سازه‏ها، قوانین و راهبردهای مدون است که بر مبنای اهدافی مغایر با بینش‏های سنتی، خرافی و بسته شکل گرفته است.در این جامعه انسان گر چه موجودی ممتاز از کل هستی می‏باشد، اما در ارتباط به دیگر اجزای جامعه تعریف می‏شود.انسان جامعه مدنی مسئولیت پذیر، صاحب نظر و پاسخگوی عمل و آگاه و آزاد است و این پدیده‏ها به عنوان مرز جمع و جامعه از اراده و اختیار او نشات می‏گیرد.

اصطلاح جامعه مدنی معمولا در مقابل دولت به حوزه‏ای از روابط اجتماعی اطلاق می‏شود که فارغ از دخالت قدرت سیاسی است و مجموعه‏ای از نهادها، مؤسسات، انجمنها و تشکلهای خصوصی و مدنی را در بر می‏گیرد.

جامعه مدنی عبارت است از، ساختی از زندگی اجتماعی افراد که توسط قانون حفاظت می‏شود و در آن هر کس می‏تواند، فارغ از هر ترس و بیمی اراده آزاد و قدرت تشخیص فردی خود را در چارچوب قانون، ملاک تصمیم گیری‏ها و داوریهای خود قرار دهد.باید تأکید کرد که تحقق این تعریف از جامعه مدنی یا هر تعریف دیگری نظیر آن در درجه اول مستلزم این است که فرد واقعا دارای حقوق مالکیت فردی باشد، پس از نیل به استقلال اقتصادی و اطمینان از آن است که فرد می‏تواند بدون این که بیمی به دل راه دهد در بحث عمومی و زندگی سیاسی مشارکت نماید.

آزادی بیان، آزادی احزاب سیاسی و تشکلهای اجتماعی زمانی می‏تواند محل واقعی داشته باشد که شرط اول آزادی از قبل فراهم آید.البته استقلال اقتصادی فرد به معنای بی نیازی وی از دیگران نیست بلکه به معنای داشتن انتخابهای بدیل می‏باشد.

جامعه مدنی آن حوزه یا فضای اجتماعی است که در آن افراد و گروههای غیر سیاسی با یکدیگر وارد کنش متقابل می‏شوند و زندگی خود را سامان می‏دهند.به سخن دیگر، جامعه مدنی آن کیفیت از جامعه است که می‏تواند خود را سازمان دهد، بی آن که نیاز به ساماندهی دولت باشد.

جامعه مدنی عبارت است از جامعه‏ای که مستقل از دستگاه دولت و اراده سیاسی حاکم، جامعه مدنی جامعه‏ای است که در آن مردم و شهروندان جدا از اراده دولت و نهادها و دستگاههای سیاسی قدرت حاکم به نوعی قادر باشند تا در مقابل دولت از خود دفاع کنند، مانع از مداخله‏های تمامیت خواهانه دستگاه سیاسی حاکم در زندگی خود بشنوند، با دولت قدرت مناظره و چانه زدن داشته باشند و به طور یک طرفه مقهور و تسلیم اراده و عمل دولت نباشند.

به این مفهوم، جامعه مدنی به نوعی از سازماندهی سیاسی، اجتماعی جامعه معطوف می‏شود و مبین حد فاصل و حد واسطی میان فرد و دولت و میان خانواده و دولت است.فرد وقتی از محیط خانواده بیرون می‏آید، بلافاصله در حوزه اقتدار دولت و اقتدار سیاسی قرار نمی‏گیرد بلکه وارد یک بستر عمومی می‏شود که محیط فعل و انفعالات اجتماعی انسانها خارج از تصرف و اقتدار دولت است.در این واسط، در این حوزه عمومی و همگانی، از یک طرف انسانها از این امکان برخوردارند که خود را سازماندهی نمایند، بر سر نوشت خودشان اثر بگذارند و روابطشان را در یک میدان تعاملی قانونمند و سازمان یافته قرار دهند و از طرف دیگر با دولت نیز در رابطه‏ای دو سویه و تعاملی قرار بگیدند، ضمن این که از دولت اثر می‏پذیرند بر دولت نیز اثر می‏گذارند. به این ترتیب، حوزه اقتدار دولت محدود می‏شود و شهروندان نیز تمام اراده خود را یکجا و در یک نوبت به دستگاه دولت منتقل نمی‏کنند.آنها اقتدار و اراده خود را تا حدی حفظ می‏کنند و هر گاه که لازم دانستند، آن را برای تنظیم روابط میان گروهها و نهادهای گوناگون درون جامعه مدنی و یا ایجاد تعادل میان نهادهای سیاسی حاکم و دستگاه اقتدار و دولت به کار می‏گیرند.

دولت و جامعه مدنی

جدایی جامعه مدنی و دولت از نظر فیلسوفان آزادی خواه یکی از شرایط ضروری ایجاد آزادی است.آنان معتقدند که در رابطه بین این دو بخش جامعه، نفوذ دولت هر چه کمتر و محدود تر باشد وسعت آزادیها به همان اندازه گسترده تر خواهد بود.

ضدیت دولت و جامعه مدنی در آثار بسیاری از اندشمندان بزرگ در سراسر تاریخ دیده می شود.روسو شاید نمونه شایان این فلسفه است.در نظریه او اراده عمومی بر ضد اقتدار مطلق پادشاه، نماینده رفاه عمومی است.

تفکیک حکومت از جامعه مدنی و تحدید آن یکی از شرایط ضروری تحقق آزادیها و حقوق فردی است.

البته دولت و جامعه مدنی نسبت به یکدیگر نیرومند تر یا ضعیف تر می‏شوند.زمانی که جامعه مدنی نیرومند تر باشد گفتگوی دو طرفه بین دولتمردان و شهروندان وجود دارد و حدود مسئولیت و حقوق هر کدام روشن می‏شود.

به طور کلی، در جامعه مدنی روابط فرد، جامعه و حکومت به شیوه‏ای عقلانی، مسالمت آمیز و عاری از ترس و خشونت به صورتی عادلانه تنظیم و اختلالات احتمالی حل و فصل می‏شود.در این جامعه قانون ملاک سنجش رفتار فرد، جامعه و حکومت است و اخلاق اجتماعی در جوار هنجارهای رسمی به صورت وجدان جمعی در همه جا و همه وقت حضور دارد.

البته لازم به ذکر است که، جامعه مدنی در ذات خود ضد دولت نیست بلکه می‏تواند در تقویت آن مؤثر باشد و یکی از کار کردهای اصلی آن این است که مقابل زیاده رویهای قدرت دولتی را می‏گیرد و با نظارت خود اقدامات دولت را در چارچوب قانونی قرار می‏دهد.البته این در مورد کشورهایی صادق است که موجودیت جامعه مدنی را پذیرفته‏اند و قانونی می‏باشند، زیرا در جامعه‏ای که دولت قانون گریز باشد، زمینه برای بوجود آمدن جامعه مدنی مهیا نخواهد شد.

فرد و جامعه مدنی

جامعه مدنی همانند تمامی پدیده‏های اجتماعی محصول اعتقادات و ارزشهای فرهنگی معینی است . جامعه مدنی و حکومت قانون مستلزم اعتقاد به فرد به عنوان ارزش متعالی و عنصر نهایی تصمیم گیری در عرصه‏های گوناگون زندگی اجتماعی و اقتصادی است.واحد تشکیل دهنده جامعه مدنی هدفی جز نظارت از حقوق و آزادیهای فردی در چارچوب قانون را ندارد و منظور از حکومت قانون نیز چیزی جز تضمین استقلال اراده آزاد و فردی او از یوغ تحمیل اراده‏های دیگران نیست.

زمانی جامعه مدنی تحقق می‏پذیرد که منابع قدرت در یک جامعه ضمن اعتقاد به این اصل بتوانند عامه مردم را نسبت به تحقق عمومی آن اقنا کنند.

البته مسأله تربیت و تشکل توده مردم در قالب ملت واحد و یکپارچه یک مشکل فرهنگ سیاسی است که بیش از هر چیز خاستگاه فلسفی و بینشی دارد.اگر ما نتوانیم زمینه مشارکت مردم در اعمال حاکمیت را از طریق نهادهای مدنی و تشکل‏های سیاسی فراهم کنیم دموکراسی حرف بی معنایی خواهد بود.

انسان بدون آگاهی و بینش نمی‏تواند درک درستی از فواید مدنیت، قرار داد اجتماعی، تأسیس حکومت، مشارکت و مسئولیت داشته باشد.بنا بر این، باید در مسیر تکامل طبیعی و اجتماعی به آگاهی دست یابد.اما اگر محیط سیاسی، اجتماعی و روانی مانع این کار شود، فرد از این هدف اساسی باز می‏ماند و به نوعی بی تفاوتی، خمودگی و بی میل نسبت به نظم، قانون، مشارکت و مداخله در سر نوشت خود کشیده می‏شود و شکاف میان انسان و نهادهای اجتماعی پدید می‏آید. عنصر خود آگاهی، که محصول نوعی حرکت و انقلاب از درون است، تنها به دانستن و آگاهی منحصر نمی‏شود، بلکه در نتیجه شالوده شکنی و تحول ذهن برای پیوستن به جریان پویایی زندگی اجتماعی پدید می‏آید.در این تغییر و دگرگونی، فرد به جای آن که جامعه و محیط طبیعی و انسان را مجرد از خود بنگرد، خویشتن را به عنوان جزئی از منظومه هستی تلقی می‏کند که در آن ابتکار جای انفعال، انتقاد جای تقلید و انقبال جای تسلیم و سر سپردگی را می‏گیرد. گفته می‏شود که انقلابی واقعی کسی است که بتواند خویشتن را دگرگون کند.اگر قرار است برای دستیابی به پدیده‏ای به نام جامعه مدنی تحولی اساسی در جامعه صورت گیرد، این دگرگونی نخست باید از درون فرد فرد ما آغاز گردد.رها شدن از قید خود بینی و خود خواهی، زیاده طلبی، انحصار جویی، قانون گریزی، آدمی را به انسانیت و فضیلت نزدیک می‏کند.چنین انسان خود آگاهی به جای آن که مقهور و مغلوب جریانهای توفنده تاریخ شود، قادر خواهد بود خود دست به خلق تاریخ بزند و زمانه و زمان را در سیطره خود بگیرد.در آن صورت، جامعه مدنی در دست ما، در ذهن و قلب ما و در زندگی روزمره ما است و نیازی به جستجوی آن در افقهای آرمانی و مبهم نا کجا آباد نخواهد بود.

در جامعه مدنی فرد دارای هویت است به همان نحو که مجموعه افراد هویت خود را در قالب ملت کسب می‏کنند.فرد برای آن که واحد اقدام باشد باید دارای آگاهی، مسئولیت و کنش عقلانی باشد.البته او می‏تواند در صورتی که اراده کند هویت خود را در گروههای بزرگتر که با آن سنخیت و اشتراک منافع و مواضع دارد ادغام کند و به این ترتیب ظرفیت عمل و اقدام خود را افزایش دهد.

مروری بر سیر تاریخی نظریه مدنیت

نظریه اجتماعی، محصول شرایط نظام اجتماعی است.به دیگر سخن، هیچ اجتماعی بدان روی که منطقی است، شکل نمی‏گیرد.بلکه از آن حیث که شرایط کنشی و رویشی و پویشی نظام اجتماعی را در عرصه تعامل فرهنگ و تاریخ و اقتصاد و سیاست باز گو می‏کند، مشروعیت یافته و عملی می‏گردد.به این ترتیب، وظایف توضیحی و اصلاحی نظریه اجتماعی به اتکای داده های عینی تحقق می‏یابد و این عینیت که البته دستخوش نسبیت تعلقات اجتماعی، وجهی سامان یافته به ذهنیت متعالی وجدان اعطا می‏کند.

بر پایه این استدلال اگر رویکرد جامعه مدنی را نوعی نظریه پردازی اجتماعی بدانیم، در این صورت باید اذعان کنیم که این نظریه همانند هر نظریه اجتماعی دیگر متأثر از سیر مناسبات اجتماعی و تاریخی ادوار فرهنگی زیست محیطی بشریت است و ضمن اخبار شرایط نظام اجتماعی در اعصار گوناگون، از مسائل و معضلات مبتلا به آدمیان در این عهود پرده بر می‏گیرد و نشان می‏دهد که خلاقیت انسان تا چه حد به شکل نهادین و نمادین گره از کار فرو بسته این امور گشوده است.

چنین نگرشی به نظریه جامعه مدنی ضمن آن که عناصری از بینش تکثر گرایانه را را خود به همراه دارد بر این نکته نیز تأکید می‏ورزد که تبلور جامعه مدنی بدون باز یافت شرایط بومی و انطباق آنها با معیارهای آرمانی جامعه مزبور، گونه‏ای کشتی به خشکی راندن است که تنها کاریکاتوری از این واقعیت را در بستری نا مناسب به منصه ظهور می‏رساند.با این وجود، شالوده وحدت گرای چشم انداز جامعه مدنی، موضوع اصلی این نظریه را دفاع از حق حیات آدمیان در برابر عوامل و سازمان‏های اجتماعی تضییع کننده چنین حقی تلقی می‏کند که البته نظریه مزبور علی رغم تبیین چگونگی تجاوز و دفاع اجتماعی نسبت به اعتلا و انحطاط حق حیات جمعی، از جنبه ایجابی نیز عاری است.

به هر تقدیر به منظور ملحوظ کردن این مسائل در نگرش به جامعه مدنی، مناسب است تا این پدیده عام را به لحاظ تاریخی مورد تأمل قرار دهیم.

تاریخچه جامعه مدنی در اروپا

در مورد تاریخچه جامعه مدنی اقوال متقاوتی وجود دارد و ما می‏توان با استناد به این اقوال به سه دوره مجزا اشاره نمود:

1-اندیشه‏های فلسفی یونان

2-عصر روشنگری

3-مباحث تئوریکی اخیر

اندیشه‏های فلسفی یونان‏

چنانکه پیش از این آمد اگر بخواهیم ریشه‏ها و مبانی فلسفی جامعه مدنی را دنبال کنیم به دوره یونان قبل از میلاد و مبانی حقوقی آن دوره روم می‏رسیم، که به یک تعبیر جامعه مدنی غرب از ترکیب این دو مبانی تشکیل گردیده است.

این بحث که شهروندان در یک جامعه به چه دلیل، چرا و چگونه و با چه ابزاری در سر نوشت گروهی خود دخالت می‏کنند از زمان دولت شهرهای یونان قدیم مورد توجه اندیشمندان نام آوری مانند افلاطون و ارسطو بوده است.نظریه‏هایی مانند طبیعت اجتماعی انسان، غریزه اجتماعی، فرایند فراگیری، پاداش...همه نوعی کوشش برای تبیین رفتار انسان در عرصه سیاست و قدرت است.

به طور کلی از زمان ارسطو به بعد در فلسفه سیاسی جامعه مدنی به مفهوم جامعه سیاسی با دولت به کار می‏رفت شهر یونان، جامعه مدنی و از دیدگاه ارسطو دنباله طبیعی خانواده بود.در نگاه ارسطو، این شهرها جوامع مدنی دانسته می‏شد، زیرا مردم آنها می‏توانستند به صورت اجتماعی به سامان امور خود بپردازند و کارها را اداره کنند.

در دموکراسی مستقیم یونانی جدایی بین جامعه مدنی و دولت وجود ندارد چرا که اساسا جامعه مدنی وجود ندارد.دموکراسی یونانی کل یکپارچه‏ای است از یک جامعه سیاسی که در آن زندگی فردی و خصوصی ایمن از دخالت سیاسی نمی‏توان سراغ گرفت.

بی شک باید توجه داشته باشیم که این افکار در جامعه برده داری آتن به بار نشسته است، در این جامعه صرفا مردان سلحشور و ثروتمند جزء شهروندان به حساب آمده و از این رهگذر حقوق اجتماعی و سیاسی عدیده‏ای کسب می‏کردند.به علاوه در این عرصه زنان به آن جهت که شهروند محسوب نمی‏شدند، فاقد حقوق اجتماعی و سیاسی بودند و بردگاه نیز به نوبه خود به دلیل عدم تلقی انسان از آنان نمی‏توانستند صاحب حق شهروندی و ناگزیر آثار و تبعات اجتماعی و سیاسی آن باشند.

نظریه مدنیت در این جامعه همچون کلیه جوامع در عرصه تاریخ با مفهوم مردم سالاری مزین است.انگارش مردم سالاری که از حمایت مردم حمایت می‏کند مؤید آن است که ساخت اجتماعی و فرهنگی، مردمی خاص را به عنوان اعضای برخوردار از حق حاکمیت در حدود معین در بر می‏گیرد.

به این ترتیب است که نظریه جامعه مدنی عصر قدیم صرفا مردان جنگاوری که دارای بضاعت مالی بوده‏اند و در این پرتو، قوام و بقای نظام برده داری یونان را نگهبانی می‏کرده‏اند، پوشش می‏دهد و البته در کنار این پوشش حقوقی ایجابی، شرایط حقوقی سلبی را نیز برای غیر شهروندان یعنی زنان و بردگان در نظر می‏گرفته است.

سیسرون خطیب مشهور، جامعه مدنی را برای توصیف دولت-شهر به کار برده است.به نظر او جامعه مدنی جمعیتی است که به شکل سیاسی و حقوقی نظام یافته است.او جامعه مدنی را به معنای انجمن عمومی متشکل از افراد یعنی دولت-شهر می‏داند.

عصر روشنگری‏

فرهنگ آکسفورد کار برد که اصطلاح جامعه مدنی را نخستین بار در سده شانزدهم می‏داند و در تعریف آن چنین می‏آورد:طبیعت انسان بیشتر با جامعه مدنی سازگار است تا هر گونه زندگی انفرادی و این به معنای آن است که انسان ذاتا مدنی و اجتماعی آفریده شده است.بزرگترین اندیشمند این مکتب فکری جان لاک است.

جان لاک با طرج مسأله قرار داد اجتماعی بر این مطلب صحه گذاشت که وضع طبیعی خود نوعی جامعه مدنی است که در آن انسانها نه تنها برای ایجاد امنیت بلکه به ویژه به خاطر تضمین اصل مالکیت و آزادی، بر اساس قرار داد دولت را به وجود آورده و به آن ماموریت می دهند اهداف مورد نظر آنها را بر آورده کند.

گفتار او در باب این که انسان ذاتا خوب است و خوشبختی او با رفاه جامعه آمیخته است، منجر به فلسفه‏ای گردید که بیان کننده این مطلب است که کوشش منطقی انسان در راه رسیدن به شادکامی فردی به همکاری و پشتیبانی افراد و جامعه با یکدیگر می‏انجامد.فلسفه سیاسی جان لاک و عقاید او درباره حکومت مدنی اثر تاریخی از جمله در تدوین قانون اساسی آمریکا داشته است.ریشه‏های اصلی کاربرد مفهوم جامعه مدنی در مباحث، هگل، مارکس و آنتونیو گرامشی می‏باشد.

هگل‏

هگل در کتاب اصول فلسفه حق خود می‏نویسد:

«اگر دولت و جامعه مدنی را یک چیز بشماریم و مقصد وظیفه دولت را پاسداری از امنیت و تضمین مالکیت خصوصی و آزادی شخصی بدانیم آنگاه هدف نهایی دولت حفظ منافع افراد به عنوان فرد انسان خواهد بود.که به خاطر ان گرد هم آمده‏اند و نتیجه این می‏شود که شرکت در دولت به اختیار و تصمیم هر یک از آنها واگذار شده است.حال آن که دولت رابطه‏ای از نوع دیگر با فرد دارد.جامعه مدنی دولت بالفعلی است که هنوز شکل دولت به خود نگرفته است.زیرا محیط دولت، محیطی از تنشها و جدایی‏ها است.با توجه به این تعریف، جامعه مدنی از دید گاه هگل دولتی است که باید از منافع خصوصی افراد دفاع کند.به عبارت دیگر، جامعه مدنی هگل همان دولت لیبرالی است که وظیفه مسئولیت و پشتیبانی از حقوق فردی را به عهده می‏گیرد.»

هگل جامعه مدنی را به عنوان دولت بیرونی یا دولت شعور می‏شناسد و آن را در مقابل دولت عقلانی و آرمانی خود قرار می‏دهد.با وجود آن که مرکز ثقل حقوقی سیاسی جامعه مدنی در اندیشه هگل در اصل دولت بوده وی بدینسان دولت را نشر تقابل جامعه مدنی با خانواده می‏داند. اما بدان معنا نیست که جامعه مدنی از نظر هگل دارای محتوای مستقل نمی‏باشد.وی به همین منظور تعریف مستقل از جامعه مدنی ارائه می‏دهد.از دید او جامعه مدنی عبارتست از کلیه مناسبات اقتصادی و خانوادگی که در خارج از ساخت سیاسی و قضایی دولت قرار داشته و ذاتا حوزه‏ای از فرد گرایی محدود است.

در فلسفه هگل جامعه مدنی یا بورژوایی تا حدی معادل مفهوم دولت به معنای سنتی است.در واقع جامعه مدنی هگلی، شکل نارسا و ناقصی از دولت است و اولین مرحله تشکیل دولت به شمار می‏آورد نه مرحله ما قبل آن.

هگل می‏گوید:جامعه مدنی عبارت ست از نظام نیازها، البته در این نظام نباید هیچ کس از موقعیت انحصاری و مسلط نسبت به دیگران برخوردار باشد.

به تعریف او، جامعه مدنی عبارت است از اختلاط ترکیب گروههای متمایز؛یکی آنهایی که بیشتر برای حفظ منافع اقتصادی ویژه‏ای تشکیل یافته‏اند، و دیگر آنهایی که قوانین و نظامات مدنی را اداره و اجرا می‏کنند بی آن که لزوما با هم یگانگی و سازگاری داشته باشند.دولت آرمانی او دولت متمرکزی است که فرد فرد آحاد جامعه مدنی آن را تشکیل داده باشند و با قدرت تکاملی که مردم به آن داده‏اند حکومت کند.

مارکس‏

مارکس در دیباچه‏ای بر نقد اقتصادی در مورد جامعه مدنی می‏نویسد:

در نتیجه مطالعاتم به اینجا رسیدم که روابط حقوقی و نیز اشکال دولت را نه می‏توان به خودی خود فهمید و نه می‏توان آن را به موجب فرآیند ترقی ذهن بشر توضیح داد بلکه آنها در شرایط مادی حیات ریشه دارند و هگل این شرایط را به شیوه نویسندگان انگلیسی و فرانسوی در قرن هجدهم تحت عنوان جامعه مدنی خلاصه کرده است.تشریح جامعه مدنی را باید در اقتصاد سیاسی جستجو کرد.

در تفسیر مارکس جامعه مدنی حوزه روابط اقتصادی یا روابط زیر بنایی و مجموع روابط میان افراد طبقات است که خارج از حوزه روبنایی دولت قرار دارد.جامعه مدنی پایگاه طبیعی دولت است و ویژگی عمده آن فردیت، رقابت و مناظره می‏باشد.به همین دلیل مارکس جامعه مدنی را جامعه بورژوازی می‏خواند، جامعه بورژوازی کار گزاری است که رو بناهای حقوقی و سیاسی جهان مدرن را با کار خود ایجاد می‏کند.به طور کلی، جامعه مدنی یا بورژوازی مارکس، حوزه علایق خصوصی طبقات است.

مارکس به همان اندازه که دولت را محکوم می‏کند جامعه مدنی را نیز به باد انتقاد می‏گیرد. وی جامعه مدنی و سازمانهای آن را ابزاری در دست سرمایه داری می‏دانست.مارکس می‏گفت که لیبرالیسم بورژوازی وسیله‏ای است برای تضعیف نظام فئودالیته و تمرکز قدرت در دست طبقه تازه به دوران رسده سرمایه دار، بنا بر این، بنیادهای اجتماعی که مهر بورژوازی لیبرال دارند به ناچار نماینده منافع طبقه سرمایه دار و حافظ آنند.

گرامشی‏

جامعه مدنی را به مفهوم حوزه رو بنایی و به ویژه بخش ایدوئولوژیک آن به کار می‏برد.او در دو حوزه رو بنایی را از هم تفکیک می‏کرد؛یکی حوزه عمومی یا دولت و دیگری حوزه خصوصی یا جامعه مدنی.به نظر گرامش جامعه مدنی حوزه‏ای است که در آن دستگاههای ایدئولوژیک به منظور ایجاد«هژمونی»(استیلای فکری)طبقات عمل می‏کنند، جامعه مدنی خود جزئی از دولت تلقی می‏شود.

مباحث تئوریکی اخیر

مباحثی که در چند دهه اخیر در مورد جامعه مدنی صورت گرفته مبتنی بر نظریه اقتصاد، سیاسی است، جامعه مدنی حوزه‏ای است که در آن کشمکشهای اقتصادی-اجتماعی و ایدئولوژیک واقع می‏شوند و دولت می‏کوشد آن منازعات را از طریق وساطت یا سر کوب حل کند.

در مباحث جدید انگاره جامعه مدنی به عنوان حوزه‏ای از تعامل اجتماعی دموکراتیک را جایگزین ایده جامعه مدنی به عنوان نتیجه توسط سرمایه داری نموده است.هدف جامعه مدنی این نیست که بورژوازی را در مقابل دولت تقویت کند بلکه هدفش قادر کردن همه شهروندان است تا درجه‏ای از مسئولیت پذیری دولت را تضمین کنند در اینجا جامعه مدنی زمینه‏ای را برای گذار از اقتدار گرایی به دموکراسی ایجاد می‏کند.

سیر تکوینی-تاریخی جامعه مدنی در ایران

آغاز شکل گیری جامعه مدنی در ایران را شاید بتوان در دوره صفویه یافت.با ظهور طبقات و گروههای اجتماعی در این دوره تحولی جدید در تاریخ ایران پدید آمد.با روی کار آمدن صفویان، طبقه روحانی جامعه در ایران دارای قدرت و نفوذ قابل توجهی گردیده، وارد فعالیتهای سیاسی شد.

با توسعه تجارت و ارتباط با غرب، طبقه تجاری نیرومندی نیز به تدریج پیدا شد.از دیگر گروههای سنتی، اشرافیت زمین دار بود که میزان قدرتش بستگی به درجه نفوذ قدرت مرکزی داشت.هر گاه حکومت مرکزی ضعیف می‏شد قدرت سران ایلات و عشایر و خوانین رو به افزایش می‏نهاد ولی هر گاه حکومت مرکزی از قدرت لازم برای سرکوبی شورشها و بسط سلطه اش برخوردار نبود، میزان نفوذ این قشر کاهش می‏یافت.

با روی کار آمدن حکومت قاجار، گروههای سنتی به حیات سیاسی خود ادامه دادند.روحانیت در این دوره با احساس مسئولیت شرعی و عرفی در بیداری مردم جامعه در برخورد با مشکلات خارجی و داخلی، گستره وسیعی از مشارکت در صحنه سیاسی و اجتماعی ایران اثرات مهمی را بر جای نهاد.

ما در این دوران، شاهد به وجود آمدن طبقه جدیدی هستیم که حاصل روند صنعتی شدن و پیچیده شدن روابط اقتصادی و اداری جامعه است.این طبقه، روشنفکران هستند که با افزایش نقش آنها در جریان اداره امور میزان تاثیر گذاری آنها نیز در تحولات اجتماعی افزایش می‏یابد.

اولین بار با جنبش مشروطه بود که در توزیع قدرت سیاسی به نفع نیروهای جامعه مدنی تغییر جهت داده شد.این جنبش در واقع به منزله باز شدن پنجره بسته‏ای به روی ایرانیان بود که از این طریق می‏توانستند حداقلی از نظم و قانون را ببیند.برای نخستین بار در طول تاریخ، ایرانیان در پناه پدیده‏ای به نام قانون برابر بودند و به هیچ فرد، گروه اجتماعی یا طبقه امتیاز خاص تعلق نمی‏گرفت.جان و مال و ناموس هر فرد توسط قانون ضمانت می‏شد و حکومت نمی‏توانست هیچ فردی را بدون حکم قانونی باز داشت یا دستگیر کند.

علی رغم انقلاب مشروطیت ساختار سنتی سیاسی در جامعه ادامه یافت با این که اصطلاحات و تحولات بسیاری در دوران انقلاب مشروطه و بعد از آن صورت گرفت، اما انسجام جامعه سیاسی به همان شیوه سنتی حفظ شد؛یعنی تحولات آغاز شده به ثمر نشست و جامعه مدنی پیش از آن که واقعا تولد یابد در نطفه از بین رفت.بنا بر این هیچ گاه دوگانگی و جدایی بین مردم و دولت به صورتی که در جوامع جدید شاهد آن هستیم به وجود نیامد.

جامعه مدنی ایران از شهروندان در برابر دولت و کلیسا چنان که در غرب چنین بود تشکیل نشده بلکه به عنوان یک حوزه مدنی از جوامع محلی، بازاریها، افراد مسلمان و علما تشکیل شده بود که در آن علما موقعیت رهبری را داشتند.

با این همه، ساخت دولت استبدادی همچنان ادامه یافت، و مشروطه در عمل بیشتر بر جنبه های دیگری غیر از ایجاد یک جامعه مدنی قدرتمند متمرکز شد.در این دوره عقب ماندگی اقتصادی و ضعف در ایران ضرورت دولت مقتدری را واجب کرد.در واقع گسترش مشارکت سیاسی به عنوان یکی از اهداف مشروطه به اولویت آخر رانده شد.دولت نو ساز پهلوی در قالب حکومت رضاخان مجری اهداف عقب مانده مشروطه بود که تمام اهداف عالیه آن را از بین برد.

حرکت تجدد خواهانه رضا شاه بیشتر در جهت نو سازی، در زمینه‏های اقتصادی و اجتماعی بود و به عبارتی می‏توان آن را تجددی اقتدار طلبانه نام نهاد که مانند برخی از دولتهای مطلقه یا فاشیستی قصد اصلاحات از بالا را داشت.در اینجا رشد اجتماعی نه از طریق تشکیل نهادهای اجتماعی بلکه از طریق انجام امور به وسیله زور بود، به این ترتیب دولت در شریک ساختن اقشار و طبقات گوناگون جامعه و دستاوردهای اقتصادی و اجتماعی در عرصه سیاست هیچ نقشی نداشت.

از این دوره به بعد با استبداد رضا خان و سرکوبی هر گونه فعالیت حزبی و آزادیخواهی تا دو دهه، جامعه مدنی از میان رفت و هر گونه تشکل و گروه بندی سیاسی و اجتماعی به شدت سرکوب شد.

رضا شاه علاوه بر انحلال احزاب و گروههای سیاسی و غیر سیاسی، قدرت سیاسی اشراف و زمین داران را گرفت و به ارتش که خود در راس آن قرار داشت، سپرد و به این ترتیب تمام کشور بدون واسطه وابسته به او شد وی همچنین برای تحکیم قدرت شخصی‏اش کابینه مجلس و وزیران را مطیع دستورات خود کرد.

در ذهنیت رضا خان توده‏های مردم همچون رمه‏های گوسفندی بودند که باید آنها را به زور رام کرده، از این فعالیت سیاسی در دوران حکومت او ممنوع بود و از شکل گرفتن هر نوع مخالفتی جلوگیری می‏شد او تصور می‏کرد که نو سازی کشور تنها از راه خود کامگی و سرکوب نهادهای جامعه مدنی دست یافتنی است.

پس از این نکته مشخص است که در تاریخ ایران، جامعه مدنی قبل از شکل گرفتن دولت ایجا نشد بلکه این حکومت بود که نخست به وجود آمد و سپس جامعه دلخواه خود را ایجاد و طبق هدفهای خاص برای حفظ موقعیت و استمرار خویش دست به تاسیس نهادهای ویژه استبداد زد. به عبارت دیگر، حکومتگران ایران فارغ از منشأ و مبدأ پیدایش آنان، حتی آنان که از اقشار رنجیده و پایین جامعه به قدرت می‏رسیدند، تردیدی در اصل«حکومت بر مدار اراده فردی و استبداد مطلقه»نداشتند.

مبانی مدنیت

اندیشمندان مختلف برای ایجاد جامعه مدنی شرایط و ویژگیهای مختلف و متعددی را ذکر کرده‏اند:

علی اصغر کاظمی عوامل زیر را لازم می‏داند:

1-فراهم بودن امکان و فرصتهای لازم برای مشارکت شهروندان در فراگردهای سیاسی؛

2-وجود رقابت آزاد برای احزاب و گروههای سیاسی؛

3-وجود نهادها و قوانین لازم برای حفظ و تحکیم آزادی‏های مدنی؛

4-وجود تنوع و کثرت رسانه‏های گروهی؛

مسعود کمالی شرایط زیر را برای ایجاد جامعه مدنی مطرح می‏کند:

1-استقلال نسبی حوزه اجتماعی از دولت؛

2-دسترسی بالنسبه مستقل به دولت یا برگزیدگان حاکم؛

3-وجود یک فضای عمومی بالنسبه مستقل؛

4-حمایت قانونی.

عبد العلی قوام نیز لازمه ظهور جامعه مدنی را عوامل زیر معرفی می‏کند:

1-تعدد و تنوع بازیگران؛

2-رقابت گروهی؛

3-مشارکت گسترده سیاسی؛

4-منابع متعدد قدرت؛

5-استقلال عمل و چرخش نخبگان.

بر اساس نوشته‏های اکثر پژوهندگان می‏توان موارد زیر را از ملزومات جامعه مدنی به شمار آورد:

1-نیروهای اجتماعی، روشنفکران، قشرها، گروهها و طبقات اجتماعی مانند زنان، جوانان، کارگزاران و پیشه‏وران و نیز انجمنهای صنفی، علمی، فرهنگی و اجتماعی گوناگون؛

2-فراهم بودن امکان و فرصتهای لازم برای مشارکت شهروندان در فراگردهای سیاسی؛

3-وجود رقابت آزادی برای احزاب و گروههای مختلف سیاسی؛

4-تنوع و کثرت رسانه‏های گروهی؛

5-استقلال نسبی حوزه اجتماعی از دولت.

کتابنامه‏

1-کاظمی، علی اصغر:بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر، قومس، تهران، 1376.

2-افضلی، رسول:چشم انداز جامعه مدنی در خاور میانه، نشر علم و ادب، تهران 1379.

3-پیر نظر، مریم:«جامعه مدنی چیست؟»نشریه بخارا، تیر 1380.

4-محمدی، مجید:جامعه مدنی به منزله یک روش، نشر قطره، تهران، 1376.

5-مهابادای، سیامک:«بررسی تاریخی نقش تشکل‏های غیر حکومتی در تأسیس و استقرار جامعه مدنی در ایران، »نشریه پیام یونسکو، شماره 12، شهریور، 81.

6-قوام، عبد العلی:موانع تحقق جامعه مدنی، نشر قومس، تهران 1382.

7-قراگوزلو، محمد:«جامعه مدنی و قانونگرایی(3 جستار پیوسته)»اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره 145-146، 1378.

8-بشیریه، محمد:جامعه شناسی، نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی، نشر نی، تهران 1376.

9-غنی نژاد، موسی:جامعه مدنی، آزادی، اقتصاد و سیاست، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، 1377.

10-کمالی، مسعود:جامعه مدنی، دولت و نو سازی در ایران معاصر، باز، تهران 1381.

11-آرمین، محسن و دیگران:نسبیت دین و جامعه مدنی، مرکز تهران، 1378.

12-جمعی از نویسندگان:تحقق جامعه مدنی در انقلاب اسلامی ایران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، تهران 1376.

13-محمدی اصل، عباس:«مدنیت دیروز مدنیت امروز، مروری بر سیر تاریخی نظریه مدنیت»31/5/80

14-شاهسون، پریچهر:«بررسی مقایسه‏ای مشارکت زنان در امور مدنی، سیاسی کشورهای مختلف»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره 164-163، بی تا.

15-جهانبیگلو، رامین:مدرنیته، دموکراسی و روشنفکران، نشر مرکز، تهران، 1373.

16-سعیدی، محمد رضا:در آمدی بر مشارکت مردمی و سازمانهای غیر دولتی، نشر سمت، تهران 1382.

17-کارل مارکس گروندریسه، مبانی نقد اقتصادی سیاسی، ترجمه احمد تدین، آگاه، تهران، 1363.

18-قدس، محمد رضا:دولت و جامعه در ایران، ترجمه علی طایفی، فرهنگ توسعه، شماره 2، مهر و آبان، 1371.